

آسیب شناسی اصالت و استقلال جنبش دانشجویی

در ایران معاصر

مسعود مطلبی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۶

چکیده:

همان‌گونه که جریان‌های سیاسی و فکری ایران را نمی‌توان با مفاهیم و اصطلاحات مشخص‌شده متعارف کاملاً مطابق دانست. جنبش دانشجویی در ایران می‌بایست ویژگی‌های یک جنبش اجتماعی اصیل را می‌داشت و تداوم و شاخه‌ای از روشنفکری بود، که این‌گونه ساخته و پرداخته نشد. این جنبش چه قبل از انقلاب اسلامی و چه پس از آن، از آسیب‌های فراوانی همچون وابستگی به جریان‌های گروه‌های سیاسی رنج برده است؛ البته در سایر نقاط جهان نیز جنبش دانشجویی، به معنای دقیق دهه ۱۹۶۰ میلادی اروپا، دیگر یافت نمی‌شود.

واژگان کلیدی: جنبش‌های اجتماعی جدید، طبقه متوسط جدید، جنبش دانشجویی،

انقلاب اسلامی، آسیب شناسی

- عضو هیات علمی و استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی آزادشهر ، ایران
mmtph2006@yahoo.com

مقدمه:

نوشتار حاضر در پاسخ به این پرسش که آیا جنبش دانشجویی^۲ در ایران معاصر، به طور کلی و در عصر جمهوری اسلامی، به‌طور ویژه، جنبش سیاسی مستقلی به حساب می‌آید یا خیر یا به بیانی شفاف‌تر، آیا جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر و به‌ویژه دوره جمهوری اسلامی ایران، مستقل بوده یا اینکه خود از سایر جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی تأثیر پذیرفته است، درصدد است نشان دهد که جریان‌های سیاسی در بخش اعظم تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر از جنبش دانشجویی استفاده ابزاری نموده و از نظر فعالیت، آن را تابع و وابسته خود نموده‌اند؛ چنان‌که در عصر پهلوی این جنبش تابع سه جریان چپ (مارکسیسم)، ملی‌گرا و مذهبی و در عصر جمهوری اسلامی در مقطعی کوتاه تحت تأثیر مارکسیسم و لیبرالیسم و سپس تحت تأثیر جریان اسلام‌گرا، اعم از اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی، بوده است؛ البته آزمون و تأیید این فرضیه نافی استقلال و فعالیت مستقل جنبش دانشجویی در مقاطع کوتاهی از حیات انقلاب اسلامی، همچون اقدام هوشیارانه دانشجویان در تشکیل سپاه پاسداران و جهاد سازندگی در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، مقابله با گروهک‌ها و افراد مسلحی که دانشگاه را لانه خود کرده بودند در قالب انقلاب فرهنگی و حرکت عظیم تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، تشکیل جهاد دانشگاهی و حضور فعال در هشت‌سال دفاع مقدس، نیست.

گفتار اول: مبانی نظری پژوهش

جنبش‌های اجتماعی همچون جنبش دانشجویی اساساً پدیده جوامع امروزی هستند. در جوامع باستانی، جنبش‌های اجتماعی تقریباً یا وجود نداشته یا نادر بوده‌اند. هرچند در بعضی از جوامع دهقانی، طغیان‌ها و عصیان‌هایی روی داده است، این جنبش‌ها کوتاه

² -Student Movement

مدت و زودگذر بوده‌اند و همچون جزئی پیوسته از سازمان اجتماعی آن نیستند، اما در جوامع شهری و صنعتی، جنبش‌های اجتماعی آن، با توجه به تعدد و تنوع آنها، جزئی از سازمان اجتماعی هستند و در این جوامع جنبش‌های اجتماعی هم علت و هم نتیجه سرعت تاریخ‌اند. (گی‌روشه، ۱۳۷۰: ۱۶۹-۱۶) کاربرد اصطلاح «جنبش‌های اجتماعی» در اوایل قرن نوزدهم، در اروپای غربی، معمول شد و یکی از نخستین بحث‌های منظم آن را می‌توان در کتاب لورنتس فون اشتاین به‌نام «تاریخ جنبش‌های اجتماعی در فرانسه از ۱۷۸۹ تا امروز» یافت که در آن مبارزه برای کسب استقلال اجتماعی بیشتر، که در مبارزات طبقاتی پرولتاریا به اوج رسید، شرح داده شده است. (باتامور، ۱۳۶۸: ۵۷) در مجموع جنبش‌های اجتماعی در حالت عام، کوشش‌های جمعی برای پیشبرد یا مقاومت در برابر دگرگونی در جامعه‌ای هستند که خود بخشی از آن به شمار می‌روند.

به لحاظ بنیانی و نظری، جنبش دانشجویی سنتزی از سه مقوله جنبش‌های اجتماعی، جریان روشنفکری و جریان‌های برخاسته از طبقه متوسط جدیداند. (خرمشاد، ۱۳۸۴: ۶-۷)، که در ذیل بدان پرداخته می‌شود.

الف) جنبش دانشجویی به مثابه گونه‌ای از جنبش‌های اجتماعی جدید

در بحث علمی از جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش‌های اجتماعی جدید، نخستین نمونه و مصداقی که برای این نوع جنبش‌های اجتماعی ذکر می‌شود، جنبش دانشجویی است؛ به عبارت بهتر در سلسله جنبش‌های اجتماعی جدید، که از دهه ۱۹۶۰، به‌ویژه سال‌های پایانی این دهه آغاز شد، جنبش دانشجویی نخستین حلقه یا حلقه مؤسس است. به‌طور مشخص‌تر از ماه می ۱۹۶۸ به بعد است که با جنبش دانشجویی در اروپا و به‌ویژه در فرانسه، جنبش‌های اجتماعی جدید آغاز می‌شوند و با جنبش‌های دیگری نظیر جنبش زنان، جنبش زیست محیطی، جنبش صلح، جنبش‌های ضد نژادپرستی و... تداوم می‌یابند. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۶۰ - ۲۴۸)

حرکت و کوشش جمعی برای دگرگونی در جنبش‌های اجتماعی ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر حرکت‌های جمعی برای تحول و تغییر متمایز می‌سازد: ۱- این حرکت جمعی از شبکه‌های تعامل غیررسمی میان افراد، گروه‌ها یا سازمان‌های مختلف شکل یافته است. این شبکه‌ها به ایجاد پیش‌شرط‌های لازم برای بسیج جمعی یا اجتماعی کمک می‌رسانند. سیدنی تارو استدلال کرده است که «جنبش‌های اجتماعی به‌طور فردی رخ نمی‌نمایند، بلکه بخشی از یک موج عمومی ناآرامی اجتماعی هستند که عموماً به وسیله بعضی از وقایع پیش‌بینی‌ناپذیر تسریع می‌گردند و به وسیله تغییر در ساختار فرصت‌های سیاسی تسهیل می‌شوند». (نش، ۱۳۸۴: ۱۵۲)؛ ۲- بر مجموعه مشترکی از اعتقادات و تعلقات خاطر مبتنی است. این مهم سبب شکل‌گیری هویتی جمعی برای بازیگری جمعی می‌گردد و جمع تشکیل‌دهنده این بازیگر جمعی نیز در درازمدت به جنبشی کاملاً یکپارچه منجر می‌شود. به اعتقاد چارلز تیلی، «جنبش اجتماعی، عملی عقلانی، هدفمند و سازمان‌یافته است». (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۵-۸۰)؛ ۳- حرکت جمعی در جنبش‌های اجتماعی بر منازعات، اعم از سیاسی یا اجتماعی- فرهنگی، تمرکز دارد. این بدان جهت است که بازیگران جنبش در جست‌وجوی تغییر اجتماعی، خواه در سطح سازمانی و خواه در سطح غیرسازمانی، هستند. اینجاست که رابطه مخالفت‌آمیزی میان آنان و سایرین (غیر) که آنها نیز درصدد کنترل مسئله مشابهی هستند، شکل می‌گیرد و منازعات را سبب می‌گردد. مایر زالد و مک کارتی، جنبش اجتماعی را «مجموعه‌ای از عقاید و باورها که منعکس‌کننده میل به تغییر بعضی از اجزای ساختار اجتماعی و یا توزیع مزایای اجتماعی است» تعریف کرده‌اند. (نش، ۱۳۸۰: ۱۴۹-۱۴۸)؛ ۴- بازیگران و فعالان در جنبش‌های اجتماعی از اعتراض، به‌ویژه اعتراض عمومی، برای پیشبرد اهداف خویش بهره می‌گیرند؛ ۵- جنبش‌های اجتماعی نوعاً دارای سازمان‌دهی غیرمتمرکز و رهبری چندسرنده؛ ۶- جنبش اجتماعی دارای ایدئولوژی مخصوص به خود است که ارزش‌ها و اهداف را مشخص می‌کند و شبکه مفهومی منسجم را برای تفسیر تجربیات و حوادث فراهم می‌آورد؛ ۷- در جنبش‌های اجتماعی تعهد و الزام افراد به

جنبش، اهداف و ایدئولوژی آن به وسیله فعالیت‌ها یا تجربه به دست می‌آید و به این ترتیب است که جای افراد در سازمان مشخص می‌شود و آنها با ارزش‌ها، تعهدات و رفتار جدید آشنا می‌شوند؛ ۸- حریفان یک جنبش ممکن است واقعی یا ساختگی باشند که برای ترویج و رشد جنبش لازم‌اند. رقبا سبب اتحاد و انسجام و نیز التزام و پویایی جنبش می‌شوند؛ ۹- جنبش‌های اجتماعی میان دوره‌های طولانی نهفتگی و دوره‌های کوتاه مدت جنگندگی یا فعالیت عمومی شدید در نوسان هستند؛ ۱۰- در حالت کلان، حرکت جمعی سیاسی در جنبش‌های اجتماعی از دو شیوه مشهور پیروی می‌کند: حرکت سیاسی در جنبش‌های اجتماعی یا آرام و اصلاح طلبانه است یا اینکه رادیکال و انقلابی. (زاهد، ۱۳۷۷: ۲۷۲-۲۴۵؛ امین، ۱۳۸۶). در نتیجه می‌توان تصور کرد که جنبشی اجتماعی سالیان سال به صورتی اصلاح طلبانه تداوم یابد و هیچ‌گاه حالت انقلابی به خود نگیرد و برعکس، می‌توان جنبش اجتماعی دیگری را فرض کرد که طی حیات خود رادیکال گردد و حالت انقلابی یابد. در هر دو حالت جنبش اجتماعی در جست‌وجوی تغییر و تحول است، ولی در یکی با اصلاح و در دیگری با شورش یا انقلاب به دنبال این تغییرات هستند.

ب) جنبش دانشجویی به مثابه بخشی از جریان روشنفکری

اگر روشنفکری را شأن و منزلتی اجتماعی تصور کنیم که در درون خود گروه‌ها، قشرها و طبقات اجتماعی مختلفی را در بر می‌گیرد، قطعاً دانشجویان یکی از این گروه‌های اجتماعی خواهند بود. در نتیجه چنین فرضی، قواعد حاکم بر رفتارهای روشنفکری و روشنفکران بر رفتارهای فردی یا فعالیت جمعی دانشجویان نیز تعمیم خواهد یافت. در این حالت جنبش دانشجویی به مثابه زیر مجموعه‌ای از جنبش روشنفکری مطالعه می‌شود. ژس پانسکی شصت تعریف مختلف از روشنفکران را بررسی کرده است. این تعریف‌ها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد: در دسته اول به طور کلی روشنفکران کسانی هستند که در خلق ارزش‌های غایی و تغییرناپذیر در زمینه

حقیقت، زیبایی و عدالت سهم دارند. دسته دوم، روشنفکران، مبلغان عقاید، بنیان‌گذاران ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود به شمار می‌آیند. در تعاریف دسته سوم، از نظر جامعه‌شناختی روشنفکران قشری اجتماعی از طبقه متوسط جدید تلقی می‌شوند که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش دارند. (Szezepanski, 1961).

روشنفکران به‌طور کلی، در جایگاه «ذهن» جامعه، خواه ناخواه با ساخت قدرت سیاسی مواجه می‌شوند و اغلب میان این دو تعارضاتی رخ می‌نماید. ذهن و اندیشه با قدرت سیاسی به‌ندرت در می‌آمیزد. قدرت نمی‌تواند در درازمدت کارگزار اندیشه آزاد باشد و وقتی هم ذهن و اندیشه پیرو قدرت سیاسی شود معنی خود را از دست می‌دهد. روشنفکر کسی است که «برای اندیشه و فکر زندگی می‌کند. دلبستگی او به زندگی فکری شباهت بسیاری به دلبستگی مذهبی دارد». (Hofstadter, 1964:27).

در سنت روشنفکری، اصول ذیل مشهود است: ۱- روشنفکر سیاسی معمولاً بیرون از سیاست و ساخت قدرت سیاسی حاکم است. روشنفکران خود را موظف به نقادی، موضع‌گیری و جانب‌داری می‌دانند، ولی نه جانب‌داری از حزب یا گروه خاص و عنوان‌دار؛ ۲- روشنفکر دائماً در حال تردید و به بیانی شفاف‌تر بین امید و شور و شوق، از یک‌طرف، و بدگمانی و بی‌اعتمادی، از سوی دیگر، است؛ ۳- او مبارزی است که با عقب‌ماندگی، جهل و خرافه، ستیز دائمی دارد و برای توسعه، رشد و نوسازی می‌کوشد. ۴- روشنفکر منتقد است و با نقد وضع موجود، اعم از وضع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و...، سودای تغییر، تحول و دگرگونی مثبت را در سر می‌پروراند؛ ۵- او به نام آینده و تجدد، سنت‌ستیز یا سنت‌شکن است؛ ۶- روشنفکران به نام تسهیل ترقی و پیشرفت و به نام علم و خرد به لزوم جدایی امور دینی از امور دنیوی باور دارند و به همین جهت آنها را سکولار می‌خوانند؛ ۷- روشنفکران بر مفاهیمی پافشاری می‌کنند که مفاهیم کلیدی مطالبات روشنفکری محسوب می‌گردد؛ مفاهیمی نظیر راسیونالیسم (خردگرایی)،

اومانیسیم (انسان گرایی)، آزادی (خصوصیات آزادی فکر و اندیشه)، برابری، حقوق بشر و

...

به این ترتیب جنبش دانشجویی بخشی از جنبش روشنفکری است که در مسیر تحصیلات عالی قرار گرفته‌اند و بسیاری از ویژگی‌های روشنفکری یادشده را دارند. جنبش دانشجویی برای نابود کردن جنبه‌های نابسامان وضع موجود بسیار مناسب است، ولی توانایی لازم برای تحقق اهداف والا یا حتی تعریف این اهداف را ندارد؛ به همین دلیل آنان بیشتر تحت تأثیر جریان‌های اصلی و مادر روشنفکری عمل می‌کنند و توزیع‌کنندگان و مروجان اندیشه‌های روشنفکران محسوب می‌شوند. در نتیجه جنبش دانشجویی معمولاً فقط یکی از نیروهای عمل‌کننده یا جنبش نهضتی فراگیرتر است که در آن اغلب، روشنفکران طراح و هدایت‌گرند. در سلسله مراتب سازمانی جنبش‌های عمومی، جنبش دانشجویی حلقه واسط و میانی محسوب می‌گردد که پل ارتباطی میان توده‌های ناراضی و رهبران جنبش است. به علاوه جنبش دانشجویی حلقه عمل‌گرا و فعال و نه منفعل این جنبش نیز است. شاید به همین دلیل باشد که جنبش‌های دانشجویی تمام‌کنندگان خوبی نیستند، یا اصلاً تمام‌کننده نیستند، بلکه بیشتر تشدیدگرند. شاید بتوان ادعا کرد که جنبش‌های دانشجویی حتی آغازگر نیستند، آنها بیشتر محرک خوبی هستند تا جنبش و حرکت آغازشده را شدت بخشند و اوج دهند. البته گاه جنبش‌های دانشجویی به‌جای اینکه ابزار احزاب و جریان‌های سیاسی باشند خود پدیدآورنده هم می‌شوند که این پدیده نادری است. (خرمشاد، ۱۳۸۴)

ج) جنبش دانشجویی به‌مثابه جریانی برخاسته از طبقه متوسط جدید

صاحب‌نظران نوسازی همچون جان جانسون^۳، موربرگر^۴، مانفرد هالپرن^۵، رافائل پاتائی^۶، چارلز عیسوی^۷، پی. ام. هلت^۸، تی. کیلریونگ^۹، جیمز آلن بیل^{۱۰} و ساموئل

³ - John Johnson

⁴ - Morroe Berger

هانتینگتون^{۱۱} طبقه متوسط جدید را در کشورهای در حال توسعه به نوعی موتور اصلی و راهبر توسعه و نوسازی و در نتیجه تحول خواه و تحول آفرین و حتی انقلابی می‌داند. به نظر اینان، طبقه متوسط جدید، در رهبری و به راه انداختن جنبش‌های اجتماعی سیاسی در جوامع در حال توسعه، مؤثر و تعیین کننده است. مانفرد هالپرن طبقه متوسط جدید را عامل تغییرات اجتماعی در کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران می‌داند. او طبقه را براساس تأثیری که در جامعه دارد تعریف کرده و گفته است: «هر طبقه را باید در زمینه نقش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در روند تغییر اجتماعی ایفا می‌نماید، تعریف کرد». (Halpern, 1963:51). هالپرن منطقه مراکش تا پاکستان را در انقلاب عمیقی می‌بیند و معتقد است که کوشیده است علل و خصلت‌های این انقلاب را بیان کند. او طبقه متوسط جدید را به مثابه نیروی انقلابی با ثبات دانسته است. این طبقه، مدیران، مجریان، معلمان، مهندسان، خبرنگاران، اندیشمندان، دانشجویان، حقوق دانان یا افسران ارتش را شامل می‌شود. به نظر هالپرن، رهبری در تمام خاورمیانه به طور فزاینده‌ای در دست این طبقه متوسط جدید است. او معتقد است خاورمیانه، قبل از آنکه وارد دوره ماشین بشود، به دوره جدید اداری منتقل شده است. طبقه متوسط جدید در خاورمیانه قدرت خود را به کار می‌گیرد نه برای اینکه از نظام و مالکیت دفاع کند، بلکه می‌خواهد آنها را ایجاد کند. این وظیفه انقلابی این طبقه است. (Ibid, 2)

به اعتقاد جیمز بیل، یکی از نیروهای اجتماعی جدیدی که ساختار سنتی کشورهای در حال توسعه را به شدت به مبارزه طلبیده، طبقه متوسط جدید است. این طبقه، یک طبقه متوسط غیر بورژوازی است که اعضایش خود را بیشتر از طریق عمل و خدمات، با

⁵ - Manfred Halpern

⁶ - Raphael Patai

⁷ - Charles Issaw

⁸ - P. M. Holt

⁹ - T. Cugler young

¹⁰ - James Allan Bill

¹¹ - Samuel Hontington

دیگران مرتبط می‌دانند تا از طریق ثروت مادی یا روابط شخصی. اعضای این طبقه در مشاغل تخصصی، فنی، فرهنگی، روشنفکری و اداری شاغل‌اند و معلمان، استادان، دانشجویان، تکنوکرات‌ها، مهندسان، پزشکان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، دیوان‌سالاران و افسران ارتش میان‌رتبه را در بر می‌گیرند. جیمز بیل اعضای طبقه متوسط جدید را به چهار گروه سربزیران^{۱۲}، مدافعان نظام^{۱۳}، تکنوکرات‌ها^{۱۴} و رادیکال‌ها یا مخالفان سرسخت^{۱۵} تقسیم کرده است. در تحلیل جیمز بیل، رادیکال‌ها یا مخالفان سرسخت در واقع همان روشنفکران هستند. روشنفکران به معنای خاص نه تنها کسانی که دست‌اندرکار خلق یا انتقال آثار فرهنگی‌اند، بلکه کسانی هستند که در برابر نظام می‌ایستند و با آن مبارزه می‌کنند یا حداقل از نظام انتقاد می‌نمایند. آنان از میان نویسندگان، هنرمندان، معلمان، استادان و دانشجویان‌اند و نسبت به گروه‌های دیگر از خود بیگانه‌ترند و انسجام کمتری دارند. (Bill, 1972,5)

به اعتقاد ساموئل هانتینگتون نیز از میان همه بخش‌های طبقه متوسط، روشنفکران و دانشجویان بیش از همه به خشونت و انقلاب گرایش دارند. اساسا روشنفکر انقلابی پدیده‌ای به راستی سراسری در جوامع دستخوش نوسازی به‌شمار می‌آید. در نظریه انقلاب هانتینگتون، شهرکانون مخالفت در درون کشور است، طبقه متوسط کانون مخالفت در درون شهر است، روشنفکران فعال‌ترین گروه مخالف در میان طبقه متوسط‌اند و دانشجویان منسجم‌ترین و کارآمدترین انقلابیان در میان روشنفکران هستند. به این ترتیب دانشجویان پرتحرک‌ترین نیروهای انقلابی و هسته اصلی و مرکزی مبارزات انقلابی در جوامع در حال توسعه‌اند. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۳۶) به نظر هانتینگتون شدیدترین، منسجم‌ترین و شورشی‌ترین مخالفت با حکومت موجود را باید در دانشگاه‌ها جست؛ زیرا اگر فقط یک شکاف در میان همه کشورهای دستخوش

¹² - The Followers

¹³ - The Maneuver's

¹⁴ - The Technocrats

¹⁵ - The Uprooters

نوسازی وجود داشته باشد، آن شکاف همان شکاف میان حکومت و دانشگاه است. اگر کاخ ریاست‌جمهوری را نهاد اقتدار بدانیم، ساختمان اتحادیه دانشجویی را نیز باید نهاد شورش به‌شمار آوریم. (همان، ۵۳۶)

به این ترتیب جنبش دانشجویی، در جایگاه جنبشی اجتماعی، اولاً مجموعه‌ای از دانشجویان را شامل می‌شود که به‌صورت داوطلبانه حرکتی جمعی را برای ایجاد تغییر و تحول در دانشگاه و جامعه سامان می‌دهند. آنان در این حرکت جمعی خویش ممکن است تغییراتی از نوع فرهنگی، ارزشی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را تعقیب نمایند؛ ثانیاً: جنبش دانشجویی فعالیتی جمعی برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های مشترک به شمار می‌رود. این کوشش جمعی بیشتر بر شبکه‌های تعامل غیررسمی میان دانشجویان و گروه‌ها و احیاناً سازمان‌های دانشجویی بنا شده است. هویت جمعی دانشجویی، در کنار باورها و تعلقات خاطر مشترک، به جنبش دانشجویی انسجام و همبستگی لازم برای حرکت جمعی سیاسی مؤثر و کارآمد را اعطا می‌کند. جنبش اجتماعی دانشجویی، همچون سایر جنبش‌های اجتماعی دیگر، با وارد شدن در حوزه منازعات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... تغییرات تند سیاسی، فرهنگی، اجتماعی را مطالبه می‌کند و همین امر رابطه مخالفت و نزاع‌آمیزی میان آنان و دولت و حکومت و نیز بعضی از گروه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایجاد می‌نماید؛ ثالثاً: جنبش دانشجویی تابع قبض و بسط یا فراز و فرودهای فضای گفتمانی و جریان روشنفکری هر جامعه در هر دوره‌ای است. دانشجویان جنبش دانشجویی، یعنی تحصیل‌کردگان جوان جامعه، همچون سایر اعضای بدنه روشنفکری جامعه، با دارا بودن دغدغه‌های انسانی، ارزشی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به موضع‌گیری و اظهار نظر درباره مباحث و مسائل حساس جامعه خویش و نیز جامعه جهانی اقدام می‌نمایند. آنان نیز نسبت به بود و نبوده‌های جامعه خویش و نیز جامعه جهانی حساسیت نشان می‌دهند. ظلم و فقر در کنار استثمار، استعمار و استبداد دائمی برانگیزاننده جنبش‌های دانشجویی بوده است. دانشجویان جنبش دانشجویی، در جایگاه قشری روشنفکر، تحصیل‌کردگانی متعهد

هستند که از کنار هیچ مسأله اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به سادگی نمی‌گذرند. به علاوه جنبش دانشجویی، در جایگاه بخشی از اعضای رادیکال طبقه متوسط جدید، نه تنها نیرویی تحول‌خواه و تغییرساز، بلکه مجموعه انقلابی اصیلی محسوب می‌شود.

گفتار دوم: مفهوم و ماهیت جنبش دانشجویی

اساساً جنبش دانشجویی، پدیده‌ای خاص در جوامع امروزی است و با کوشش جمعی گروهی دانشگاهی برای پیشبرد نوعی دگرگونی در جامعه تعریف می‌شود. بنابراین، این جنبش حرکت و جنبشی اجتماعی به حساب می‌آید.

در بررسی علل و عوامل اصلی تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه عواملی به نام دانشگاه و دانشگاهیان در رده‌های نخستین قرار خواهند گرفت؛ به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه دانشگاه، در جایگاه «مرجع تأمین نیازهای نظری یک جامعه برای پیشرفت» و «پنجره‌ای به سوی بیرون»، اهمیتی دو چندان دارد. این کارکرد سرنوشت‌ساز دانشگاه‌ها، بیش از هر چیز دیگر، مرهون حضور دانشجویان در این مراکز و توانایی‌های آنها است؛ به بیان دیگر، نسل جوان دانشجو را می‌توان یکی از قشرهای مؤثر جامعه در جهت‌دهی به سیر تحولات سیاسی- اجتماعی دانست. این واقعیت انکارناپذیر، پیش از هر چیز دیگر، برخاسته از ویژگی‌های این قشر اجتماعی است. «آرمان‌خواهی و حق‌جویی» و «دوری از مصلحت‌طلبی» دو ویژگی عمده نسل جوان دانشجو است که در کنار بهره‌گیری از شور و نشاط جوانی و نیز فراغت بال بیشتر نسبت به سایر قشرهای جامعه، سبب کارایی این قشر مهم اجتماعی شده است. نگاهی به پیوند سیر تحولات اجتماعی ایران با فرازونشیب‌های جنبش دانشجویی در دهه‌های گذشته بیش از هر چیز دیگر گواهی بر این مدعاست.

پویایی و پیشرفت جنبش دانشجویی، به لحاظ ماهیتی، به رشد همگانی چهار عامل ذیل منوط است: ۱- انگیزش اجتماعی: در این مرحله جنبش نیازمند مطرح نمودن

مطالب و دغدغه‌های عمده اجتماعی است که مقدمه و زمینه انتقاد، اصلاح و انقلاب را فراهم می‌آورد. هرگاه این اوضاع با احساس بی‌عدالتی اجتماعی توأم گردد، انگیزش‌های به‌وجود آمدن جنبش اجتماعی شدت بیشتری می‌یابد؛

۲- احساس عمومی: برای تبدیل هر حرکتی به احساسی پیوسته و مشترک، جنبش ناگزیر از تشکیل واحدهای کوچک، غیرمتمرکز و مبتنی بر روابط غیررسمی است تا بتواند توده‌های پراکنده را، که عمدتاً در حد رفتار عامه عمل می‌کنند، به صورت گروه‌هایی به هم‌پیوسته و متحد درآورد تا در برابر مسائل نیز، به طور عادی، احساس مسئولیت عاطفی کند؛

۳- تعهد و وحدت: در این حالت لازم است جنبش اجتماعی نوعی از گرایش‌ها اعتقادات مذهبی و مکتبی را، در جهت معتقد کردن افراد به جنبش در خود، رشد دهد، تا بتواند در برابر خطرها و ناملایمات، خود را همچنان متحد نگاه دارد؛

۴- تمایز ساختی - کنشی با احزاب سیاسی: حسین بشیریه، در بحث ساختار جنبش دانشجویی، بر تمایز میان جنبش دانشجویی و حزب سیاسی تأکید کرده است. به اعتقاد او، شأن و نزول و کار ویژه جنبش‌های دانشجویی و احزاب سیاسی متفاوت است. احزاب سیاسی سازمان‌هایی هستند که برای به‌دست آوردن قدرت می‌کوشند به هر شکل، با کم‌رنگ کردن اصول ایدئولوژیک فرد و گروه‌ها، طبقات مختلف را به خود جلب کنند؛ بنابراین احزاب سیاسی متعلق به حوزه «سیاست» اند، درحالی‌که به نظر می‌رسد جنبش‌های دانشجویی متعلق به حوزه جامعه، یعنی جامعه مدنی و عرصه عمومی، هستند و کار ویژه آنها طبعاً متفاوت است. هدف اصلی جنبش‌های دانشجویی باید متنوع‌تر کردن حوزه سیاسی جامعه از طریق مباحثه دموکراتیک باشد. (بشیریه، ۱۳۷۶: ۸)

گفتار سوم: تاریخچه جنبش دانشجویی در ایران

الف) قبل از انقلاب اسلامی

۱- در عصر پهلوی اول: هرچند تأسیس دانشگاه در ایران به سال ۱۳۱۳ باز می‌گردد، با توجه به حاکمیت استبداد رضاخانی در این برهه زمانی و غیرممکن بودن بروز و ظهور حرکت‌های اجتماعی و نیز ممکن نبودن دستیابی بخشی از طبقه‌های متوسط و پایین جامعه به تحصیلات عالی و انحصار این حق به نخبگان و طبقه‌های وابسته به حاکمیت، عملاً در این دوره از تاریخ ایران، حرکت‌های جدی دانشگاهی و دانشجویی هماهنگ با فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به چشم نمی‌خورد. با وجود این، در سال‌های پایانی دولت مطلقه پهلوی اول بعضی از اقدامات و اعتراضات محدود صنفی شکل گرفت که بیشتر مربوط به گروه ۵۳ نفر موسوم به «گروه ارانی» بود. این عده نیز به دلیل تمایلات آشکار مارکسیستی عملاً نتوانستند نفوذ چندان موفقی در جامعه داشته باشند و سرانجام با دستگیری و سرکوب شدید این گروه در سال ۱۳۱۷ تمام فعالیت‌های سیاسی و حتی صنفی دانشگاه متوقف و رکودی کامل بر دانشگاه‌ها حکمفرما شد. (آبراهامیان، ۱۳۷۹)

۲- در عصر پهلوی دوم: شکل‌گیری جنبش دانشجویی در این مقطع از تاریخ را باید با توجه به چند ویژگی مهم این دوره بررسی کرد:

الف) فراهم شدن شرایط برای حضور طبقات متوسط و پایین جامعه در دانشگاه: همان‌گونه که اشاره شد، انحصار حق تحصیلات عالی به نخبگان و وابستگان به نظم سیاسی مستقر، یکی از عوامل مهم رکود حرکت‌های دانشجویی در دوران حکومت پهلوی اول بود. پس از تحکیم ساخت مطلقه پهلوی دوم، به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، با توجه به گسترش مراکز آموزش عالی و نیز سرازیر شدن ثروت حاصل از افزایش قیمت نفت به جامعه، راه برای ورود طبقات فرودست جامعه به دانشگاه هموارتر گشت. ورود به دانشگاه برای این قشر از مردم ایران به مثابه گشایش دریچه‌ای به سوی واقعیت‌های تلخ حاکم بر جامعه استبداد زده ایرانی بود. مشاهده فقر، فساد، تبعیض و

بی‌عدالتی، وجود فاصله‌های شگفت‌انگیز طبقاتی در جامعه و استبداد حاکم و سرکوب‌شدن هرگونه اعتراض به وضع موجود توسط نیروهای رژیم، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، همه و همه در کنار خاستگاه اجتماعی این قشر دانشگاهی و وابستگی اکثر آنان به قشرهای محروم جامعه و نیز شرایط و مقتضیات جوانی، مبارزه با رژیم را اساسی‌ترین اصل در سرلوحه فعالیت‌های جنبش دانشجویی در این دوره قرار دارد. (کریمیان، ۱۳۸۱: ۱۷۲-۱۵۷).

ب) قرار گرفتن ایدئولوژی چپ (مارکسیستی) در جایگاه ایدئولوژی غالب برای مبارزه، در فضای گفتمانی کشورهای درحال توسعه: هم‌زمانی این دوره از تاریخ ایران با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در جهان با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی، به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه، را می‌توان از عوامل مهم تأثیرگذار بر جهت‌دهی به جنبش دانشجویی دانست. اوج‌گیری این مبارزات به منظور رهایی از نظام سرمایه‌داری، حرکت آن به سوی ایجاد جامعه بی‌طبقه و استقرار عدالت در جامعه و شباهت آرمان‌های آن با خواسته‌های جنبش دانشجویی ایران، حرکت‌های دانشجویی داخل را به سمت پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و چپ‌گرا در جایگاه ایدئولوژی غالب برای مبارزه سوق داد. این حالت حزب توده را بر آن داشت تا از وضعیت موجود برای نفوذ در دانشگاه‌ها بهره‌برداری نماید.

این حزب توانست تا حدودی، با کمک فراگیر اتحاد جماهیر شوروی و با استفاده از شعارهای «جنبش جهانی کمونیسم»، کانون‌هایی چون «سازمان جوانان حزب توده» را برای جذب روشنفکران و دانش‌آموختگان به‌دست آورد. هدف اصلی حزب توده در دانشگاه‌ها طرح آموزه‌های سیاسی خاص در تأیید تئوری مارکسیسم و متعاقباً استفاده ابزاری از دانشجوی کمونیست شده احتمالی بود. در نتیجه این تحركات، «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران»، که یکی از اولین تشکل‌های دانشجویی کشور بود، تحت نفوذ حزب توده قرار گرفت. طولی نکشید که این سازمان به عضویت «اتحادیه بین‌المللی

دانشجویان»، که کاملاً وابسته به بلوک شرق بود، درآمد و عملاً سازمان دانشجویان به ابزار حزب توده مبدل گشت که سرانجام پس از مواجهه دولت وقت و حزب توده، منحل شد و به فعالیت زیرزمینی روی آورد.

حاکمیت و مقبولیت ادبیات چپ، به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، و تأثیر آن بر مبارزات داخلی به حدی بود که در بسیاری از مواقع جریان‌های راست‌گرا را نیز، برای کسب مقبولیت در میان قشرهای مبارز و به‌ویژه دانشجویان و دانشگاهیان، به استفاده از این ادبیات در بازی‌های سیاسی ناچار می‌کرد. از دهه ۱۳۴۰ به بعد هسته‌های اصلی جنبش چریکی ایران، چه در سطح چپ-که به‌طور مشخص سازمان چریک‌های فدایی خلق بود - و چه در سطح مذهبی، مانند سازمان مجاهدین خلق، نیروهای عمده خود را از بدنه دانشگاه‌ها جذب می‌کردند. تأکید بر مبارزه مسلحانه و نیز طرح رهبرانی چون تروتسکی، مائو، چگوارا، کاسترو و... از نشانه‌های مهم تأثیرپذیری از این خط فکری بود. البته این ایدئولوژی و گفتمان، فقط بر نخبگان اجتماعی و جوامع دانشگاهی غلبه یافته بود و سایر قشرهای جامعه ایران، با توجه به خاستگاه دینی خود، با آن همراه نگشتند. این مساله یکی از عوامل مهم توفیق نیافتن این جریان فکری در ایران بود. (همان، ۱۸۲-۱۷۹ و ۲۰۲-۱۹۶)

ج) مطرح شدن ایدئولوژی دینی به مثابه راهکاری برای فعالیت انتقادی-مبارزاتی: ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را می‌توان دورانی مهم در تاریخ مبارزات ملت ایران دانست؛ زیرا بسیاری از معادلات جریان‌های فکری را تحت‌الشعاع خود قرار داد. قیام ۱۵ خرداد، که جریانی کاملاً برخاسته از تفکر اسلامی، با غایت و هدفی دینی بود و از همه مهم‌تر رهبری آن در دست مرجعی دینی قرار داشت، توانست اکثر قشرهای جامعه ایران آن روز را با خود همراه سازد؛ به‌ویژه آنکه این حرکت نه تنها حرکتی علیه عوارض ظاهری جامعه بود، بلکه جنبشی بر ضد ریشه اصلی همه معضلات، یعنی استبداد و استعمار، به شمار می‌رفت. گستردگی قیام ۱۵ خرداد و همراهی اکثر مردم ایران با رهبران آن و نیز

حوادث پس از آن و از سوی دیگر ناکامی ایدئولوژی چپ مارکسیستی در تحریک و تجهیز سایر قشرهای جامعه سبب شد ایدئولوژی دینی در میان جوامع دانشگاهی راهکاری مناسب برای مبارزه تلقی شود و به آن توجه گردد. خصلت انقلابیگری ایدئولوژی چپ در کنار قابلیت ایدئولوژی دینی در بسیج توده‌های مردمی سبب شد شاخه‌ای از جریان دانشجویی و روشنفکری آن روز راه‌سومی را برای مبارزه برگزینند که «اسلام مارکسیستی» نام گرفت. ناگفته پیداست که به علت تضاد ریشه‌ای این دو مکتب، این پیوند دوامی نمی‌یافت و التقاط فکری کمترین ثمره این پیوند غیرمنطقی بود. سرکوب شدن تمامی حرکت‌های مسلحانه برخاسته از جریان چپ توسط رژیم حاکم، به‌ویژه در اوایل دهه ۱۳۵۰، گرایش به سوی تفکر دینی را در جوامع دانشگاهی افزون‌تر ساخت. ظهور متفکران دینی همچون آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله مفتح، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای و... در جوامع دانشگاهی و برقراری پل‌های ارتباط میان حوزه و دانشگاه در این برهه بر پرباری این گرایش افزود. در این میان تأثیر کسانی چون دکتر علی شریعتی بسیار تأمل برانگیز است. تفکرات علی شریعتی را بی‌شک می‌توان یکی از عوامل مؤثر در سوق دادن جوامع دانشگاهی به سوی تفکر دینی دانست. (همان، ۳۱۶-۳۰۷) به‌رغم طرح اسلام ایدئولوژیک از سوی علی شریعتی، فقر آموزه‌های وی برای دوران حاکمیت اندیشه دینی، شاگردان و پیروان او را، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسند فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی قرار گرفته بودند، با پرسش‌ها و تردیدهای فکری جدی مواجه ساخت، به‌طوری‌که عده‌ای از آنان را از همراهی با نظام و حاکمیت دینی بازداشت و بستر لازم را برای گرایش یافتن آنان به دروازه اندیشه‌های غربی و غیردینی فراهم نمود.

با این همه سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ اوج باروری جنبش دانشجویی در ایران است. سال ۱۳۳۲ دوره‌ای تعیین‌کننده در سیاسی شدن دانشگاه‌هاست. این سیاسی شدن به معنای آن است که قشر نوگرای جامعه ایران و طبقات جدید و مدرن، که در نتیجه توسعه سرمایه‌داری در دوره پهلوی، به‌وجود آمده بودند، به شکل هسته اعتراضی در

دانشگاه‌ها، نسبت به وضع معترض بودند و نکته جالب آن است که این گروه‌ها، از یک‌طرف، خودشان زاینده برنامه‌های حکومت پهلوی، از جمله تشکیل طبقه متوسط جدید، تأسیس دانشگاه‌ها و...، بودند و قاعدتا باید خود را مدیون آن می‌دانستند، ولی از سوی دیگر آنان به نیروی اعتراضی رو به گسترش در دانشگاه‌ها تبدیل شدند. این امر از نوعی تناقض ایدئولوژیک در برنامه‌های توسعه حکومت پهلوی حکایت می‌کند؛ تناقضی که رژیم پهلوی هرگز موفق نشد آن را درک و حل کند.

مطالعه تاریخچه جنبش دانشجویی در قبل از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این جنبش بیش از هر چیزی تابع سه جریان چپ (مارکسیستی)، ملی‌گرایی و اسلام‌گرا بوده است. با این حال هر چه از فضای دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ به طرف دهه ۱۳۵۰، نزدیک‌تر می‌شویم، حضور جریان مذهبی در فعالیت‌های دانشجویی، ملموس‌تر می‌شود.

در یک جمع‌بندی کلی، جنبش دانشجویی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، صرف‌نظر از خاستگاه‌های فکری آن، به دنبال مبارزه با استبداد، استعمار و استکبار و تلاش برای برقراری نظام عدالت اجتماعی بود. ظهور روزهای درخشانی چون ۱۶ آذر و ۱۳ آبان در کارنامه جنبش دانشجویی، در این مقطع تاریخی، مدیون این آرمان‌گرایی نسل جوان دانشجو بوده است؛ هرچند به دلیل اینکه قشر دانشگاهی آگاهی و شناخت دقیقی از فرهنگ خودی نداشت، در بسیاری از مواقع، این جنبش با ناکامی‌هایی مواجه شد.

ب) پس از انقلاب اسلامی

۱- از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز جنگ تحمیلی: پیروزی انقلاب اسلامی روحی جدید در کالبد جریان‌های مخالف ساخت سیاسی پهلوی دوم دمید و حتی بسیاری از جریان‌های فکری و سیاسی را، که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ توسط رژیم سرکوب شده بودند، به صحنه منازعات سیاسی کشانید و بدیهی بود که بسیاری از این جریان‌ها، به

علت تضاد ریشه‌ای نظام و حاکمیت دینی با مبانی فکری آنها، به مخالفت و مواجهه با این نظام روی آورند. تدوین قانون اساسی برخاسته از متون دینی و گنجاندن اصولی همچون «ولایت فقیه» در آن همچون جرقه‌ای این مخزن باروت را به آتش کشید و عرصه منازعات فکری را به عرصه مبارزات سیاسی و مسلحانه با نظام اسلامی مبدل نمود. در این میان دانشگاه نیز، متأثر از فضای سیاسی کشور و نیز با توجه به سوابق جریان‌های پرورده در خود، از آتش این خرمین در امان نماند. رویارویی فیزیکی، ایجاد درگیری‌های مسلحانه در دانشگاه‌ها و تبدیل دانشگاه به تریبون و پایگاه سیاسی احزاب و گروه‌ها حاصل این تأثیر بود. هرچند انقلاب فرهنگی و وقوع جنگ تحمیلی دامنه این منازعات را به‌طور مقطعی برچید، در خشکاندن ریشه‌های این جریان‌ها و بازپچه قرار گرفتن دانشجویان چندان موفق نبود. یکی از حوادث مهم این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی و جنبش دانشجویی، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام(ره)، بود که اقدامی مهم در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌رود.

«دفاع از انقلاب و نظام، پاسداری از دستاوردهای انقلاب، مبارزه با امپریالیست شرق و غرب» گفتمان مسلط جنبش دانشجویی در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی بود.

۲- مقطع جنگ تحمیلی، رکود یا اوج جنبش دانشجویی: آغاز جنگ تحمیلی همراه آموزه‌های ارزشی ایثار، جهاد و شهادت، دانشجویان را بیش از هر قشر دیگری، به صحنه آورد. هرچند در این دوران تحت تأثیر شرایط جنگی و نیز رکود منازعات سیاسی، حرکت‌های دانشجویی در عرصه سیاسی نمود چندانی نداشت، حضور جوانان در میدان‌های جنگ تعیین‌کننده بود؛ به بیان دیگر، در این مقطع بیشترین جلوه جنبش دانشجویی در عرصه‌های دفاع از انقلاب اسلامی تجلی یافت که بهترین نمود بیداری دانشجویان بود. در این مقطع، گفتمان جنبش دانشجویی عدالت‌خواهی از موضع چپ‌گرایانه و رویکرد ایدئولوژیک- دینی، و نماینده رسمی و سخنگوی اصلی

جنبش «دفتر تحکیم وحدت یا همان اتحادیه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان» بود. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳۹)

۳- پس از جنگ تحمیلی تا خرداد ۱۳۷۶: در این دوره، که از سال ۱۳۶۷ آغاز شد و تا خرداد ۱۳۷۶ ادامه یافت، از موضع چپ‌گرایانه جنبش دانشجویی به شدت کاسته شد، اما گرایش‌های انتقادی به حکومت و علاقه‌مندی به مسائل صنفی افزایش یافت؛ به عبارت دیگر پس از جنگ تحمیلی و به‌ویژه با آغاز دهه ۱۳۷۰، نظام اسلامی در معرض پاسخگویی به مطالبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه قرار گرفت و به دنبال آن دانشگاه نیز، در جایگاه یکی از بازوهای سازندگی، از این مطالبات بی‌نصیب نماند. ناهمخوانی نظام آموزشی حاکم بر دانشگاه‌ها با فرهنگ خودی و به دنبال آن آشنایی عمیق نداشتن دانشگاه - که مبانی آن در عصر پهلوی پی‌ریزی شده بود- از روح و تفکر دینی، فقر فکری دانشگاهیان را در لحاظ نمودن مبانی تفکر دینی در عرصه برنامه‌ریزی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آشکار نمود و از همه مهم‌تر به دلیل تأسیس حکومت اسلامی برای اولین بار در تاریخ ایران و نبود مشابهی برای آن طی تاریخ این مرز و بوم، دانشگاه از دادن پاسخی متناسب با فرهنگ بومی و ایدئولوژی حاکم بر نظام دینی بازماند. ظهور تفکرات تکنوکرات در عرصه سازندگی بیش از هر چیز حاصل این فقر فکری بود. در این میان، گفتمان لیبرال دموکراسی غربی، که با روح نظام آموزشی دانشگاه‌های ایران سنخیتی بسیار داشت، به منزله گفتمان پاسخگو به نیازهای جامعه، پا به عرصه دانشگاه نهاد. در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز این مکتب، که با زوال بلوک شرق در جهان حیاتی دو چندان یافته بود، با ایجاد جریان‌هایی، در سوق دادن مطالبات دانشجویی به سوی خواسته‌های متناسب با روح این تفکر، یعنی استقرار دموکراسی به شیوه غربی، تضعیف هژمونی آموزه‌های دینی و...، بسیار تأثیرگذار بود. به علاوه جو حاکم بر دوران سازندگی و توجه کافی نکردن به مسائل سیاسی و فرهنگی نیز بستر مناسبی برای رشد این جریان‌ها فراهم نمود. دفتر تحکیم وحدت در این دوره آشکارا از مواضع مجمع روحانیون مبارز حمایت می‌کرد. البته در این دوران سخنگویان و

نمایندگان دیگری نیز وارد عرصه فعالیت دانشجویی شدند و انحصار و سیطره دفتر تحکیم وحدت شکسته شد. «جامعه اسلامی دانشجویان» و «بسیج دانشجویی» شکل‌های دانشجویی بودند که در این دوره پا به عرصه حیات سیاسی گذاردند و هر یک تأثیراتی بر جنبش دانشجویی گذاردند.

۴- دوره اصلاحات: بی‌تردید دوره چهارم را، که از ۱۳۷۶ آغاز شد و تا ۱۳۸۴ ادامه داشت، باید دوران مهمی در عرصه فعالیت سیاسی جنبش دانشجویی، به ویژه در انتخابات، دانست. دوم خرداد ۱۳۷۶ فصل نوینی از تاریخ انقلاب اسلامی ایران را رقم زد. در پیدایش دوم خرداد، صرف نظر از چگونگی مبانی شکل‌گیری آن، نمی‌توان سهم مؤثر جنبش دانشجویی را انکار نمود. شرایط سیاسی و اجتماعی پس از جنگ، اوج‌گیری توقعات و خواسته‌های اقتصادی و سیاسی مردم و... شرایطی را فراهم ساخت که با پیدایش یک فرصت تصادفی در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری و حضور گسترده مردم در انتخابات، فضای سیاسی کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داد. شعارهای آزادی، امنیت، توسعه سیاسی و جامعه مدنی، که سرلوحه برنامه‌های رئیس‌جمهور منتخب بود و با نزدیک به ۸۰ درصد آرای مردم در انتخابات را به دست آورد، احساس حمایت اجتماعی قاطعی از این خواسته‌ها را به وجود آورد و پس از آن، علاوه بر تشکلهای دو گرایش، گروه‌های مختلف دیگر دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف به صورتی خود جوش شکل گرفته و فعال شدند. حضور فعال دانشجویان و جوانان در عرصه‌های سیاسی و دانشجویی و مشارکت گسترده آنان در سخنرانی‌ها و سمینارها و انتشار نشریات دانشجویی جلوه و خودنمایی خاصی به جنبش دانشجویی داد، به گونه‌ای که در سال ۱۳۷۷ حدود ۲۶۰ نشریه دانشجویی در دانشگاه‌های سراسر کشور منتشر می‌شدند. (مرتجی، ۱۳۷۸: ۱۴۲)

اگرچه با ناکامی‌های دولت اصلاحات در پاسخ به نیازهای دانشجویی و تأمین این نیازها، از اواسط دوره هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی، شور و شوق دانشجویان به

تکثر سیاسی کاهش یافت، ولی این مساله هیچ گاه به کم شدن تشکل‌های دانشجویی منجر نشد. به علاوه، هرچه به پایان دوره دوم ریاست جمهوری در این دوره نزدیک‌تر شدیم، از وحدتی که بین پاره‌های تشکل‌های دانشجویی - که اغلب در جناح چپ قرار می‌گرفتند - وجود داشت، خبری نبود و حتی یکه تازی این تشکل‌ها با قوت گرفتن گروه‌های دانشجویی مخالف، به شدت تقلیل یافت تا حدی که دیگر، فعالیت زیادی از گروه‌های دانشجویی به چشم نمی‌آمد.

دوم خرداد بستر مناسبی را برای عرض اندام جریان‌های مختلف فکری و ظهور احزاب و گروه‌های سیاسی فراهم کرد و انتظار آن بود که این تضارب آرا زمینه را برای یافتن راهکارهای متناسب با فرهنگ ایرانی - اسلامی در مسیر رفع معضلات جامعه بگشاید، اما با وجود این بعضی از تمامیت خواهی‌ها و انحصارگرایی‌ها در کنار سوء تدبیرها این فرصت مناسب را به میدان منازعات سیاسی و تسویه حساب‌های گروهی مبدل ساخت و باز همچون گذشته دانشگاه را از این تحفه «جامعه مدنی» نوین، بی‌بهره نهاد. سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ را می‌توان دوران اوج بهره‌گیری جریان اصلاح‌طلب از فعالیت‌های دانشجویی دانست. طرح «پایه نظام‌سازی» از دانشجویان برای احزاب مختلف سیاسی، و به تشنج کشیدن دانشگاه‌ها از پی هر غوغای سیاسی از برنامه‌های اصلی این سالیان بود و متأسفانه جنبش دانشجویی نیز با فراموشی حوادث تلخ گذشته بر این فرایند مهر تأیید نهاد. حادثه کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸ و حوادث جاری پس از آن معلول نگاهی این چنینی به دانشگاه و دانشجو بود. هرچند رکود حاکم بر فعالیت‌های دانشجویی پس از سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹، بیانگر سرخوردگی دانشجویان از فعالیت‌های سیاسی و احزاب و گروه‌های مختلف است، به نظر می‌رسد ریشه‌های اصلی حوادث گذشته همچنان در دانشگاه‌ها باقی مانده است. تلاش برای به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها، ایجاد درگیری‌های تصنعی یا واقعی توسط هر گرایش سیاسی، برهم زدن جو دانشگاه‌ها و... همگی نشان‌دهنده جریانی پنهان است که می‌کوشد بار دیگر برای قدرت نمایی در معادلات سیاسی، جنبش دانشجویی را، در لوای دو قطبی نمودن‌های کاذب،

برای اهداف و منافع خود هزینه کند. آنچه بر جنبش دانشجویی ایران گذشته و آنچه فراروی اوست این حقیقت را به‌خوبی نشان می‌دهد که تا زمانی که «جنبش دانشجویی» به «بیداری دانشجویی» بدل نگردد، به‌رغم قدرت تأثیرگذاری آن بر تحولات در هر زمان، امکان انحراف و بازیچه قرار گرفتن آن وجود دارد؛ زیرا واژه «جنبش» دربردارنده مفهوم تحرک توأم با انتقاد و اعتراض همیشگی است که در زمان‌های مختلف، بنا به افت و خیز آن، زمینه سوءاستفاده گروه‌ها را هم فراهم می‌کند، درحالی‌که واژه «بیداری» مخالفت یا موافقت متناسب با هر زمان و توأم با آگاهی را با خود به همراه دارد. درک نکردن معنای واقعی دانشگاه اسلامی و برنامه سیاسی‌سازی دانشگاه‌ها، نا‌آشنایی دانشگاهیان با فرهنگ ایرانی – اسلامی و معضلات واقعی جامعه و در یک کلمه همراه نبودن شور و شعور در فعالیت‌های سیاسی را می‌توان اصلی‌ترین ریشه‌های انحراف در مقاطع مختلف حیات جنبش دانشجویی ایران دانست. دور شدن از آرمان‌ها و تکیه ناخودآگاه بر تأمین منافع احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی، به جای کشف حقایق، از دیگر آفات جنبش دانشجویی ایران بوده است.

پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، بعضی از جریانات سیاسی، برای چانه‌زنی‌های سیاسی‌شان، نیازمند فشار از پایین بودند و به دلیل نداشتن پایگاه اجتماعی-مردمی، دانشگاه را محل تاخت و تاز خود کردند. در کشور ما راهبرد تبدیل دانشگاه به ابزار احزاب را بعضی از جریانات سیاسی به شدت دنبال می‌کنند؛ هر چند این راهبرد نتیجه‌ای جز رکود علمی و خمودگی سیاسی دانشگاه‌ها نداشته است و نخواهد داشت.

واقعیت آن است که دفتر تحکیم وحدت در این دوره، که مشابهت‌هایی با دوره اول در سال‌های آغازین انقلاب داشت، در همراهی، همفکری و هم‌رایی با جریان اصلاحات مانند ماشین رأی‌سازی کار کرد. بخش اعظم میزگردهایی که برای به مبارزه طلبیدن رقیبان سیاسی و اشاعه گفتمان اصلاحات در دانشگاه‌ها و سراسر کشور برگزار شد مرهون برنامه‌ریزی و کار تشکیلاتی گسترده دفتر تحکیم بود. «اندکی صبر ظفر نزدیک

است» شعار انتخاباتی تحکیم وحدت خطاب به هموطنان در شوراها، مجلس و ریاست جمهوری بود. اما آنچه پاشنه آشیل دفتر تحکیم در این دوره شد همانا رادیکالیسم و افراطی‌گری و سیاست‌زدگی مفرط بود. دو عامل انحصار طلبی و تمامیت خواهی همراه استبداد رأی برای تشکل دانشجویی که بزرگ‌ترین ویژگی آن پذیرش «رقابت، رفاقت، مدارا، همکاری» است تیر خلاص بود؛ به‌ویژه هنگامی که جوانان جویای نام تحکیم خواهان داشتن سهمی در قدرت شدند و نظریه‌پرداز دوم خرداد «جنبش دانشجویی را جوان، دچار پراکنده‌کاری و دنباله‌روی سایر جنبش‌های اجتماعی» معرفی کرد سرخوردگی و انفعال تمام پیکره دفتر تحکیم را فرا گرفت. از این پس بود که انشعاب در انشعاب، انزواطلبی، و از همه بدتر گفتمان سکولار و رویکرد مخالفت با نظام لایه‌ای از تحکیم را در برگرفت و جنبش دانشجویی با محوریت دفتر تحکیم پس از ربع قرن تلاش به نقطه‌ای که نباید می‌رسید رسید. (رفیع‌زاده و تمدن، ۱۳۷۹: ۲۴۵)

البته اولین انشعاب و جدایی به سال‌های قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶، یعنی به سال ۱۳۶۵، برمی‌گردد که تشکلی با عنوان «جامعه اسلامی دانشجویان» شکل گرفت و این تشکل با گرایش سیاسی به مجموعه جریان راست ملحق گردید و سال‌ها در جبهه پیروان خط امام(ره) و رهبری فعالیت کرد. پس از آن در سال ۱۳۷۱ «بسیج دانشجویی» نیز به تشکل دانشجویی افزوده شد. این تشکل به دنبال آن بود که با نگرش فرا جناحی پا به عرصه وجود گذارد. سال ۱۳۷۷ انشعاب دیگری در تشکل‌های دانشجویی روی داد که نام خود را «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل» گذاشت. (دارابی، ۱۳۸۸: ۳۲۹)

انشقاق در دفتر تحکیم وحدت به اینجا ختم نشد و در سال ۱۳۸۰ تعدادی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان، طی نشستی در دانشگاه گیلان، انتخاباتی برگزار کردند. البته این بار انشعاب نه در قالب یک اتحادیه جدید، بلکه به نام «طیف شیراز دفتر تحکیم وحدت» معروف شد که اکثراً جزء نیروهای مذهبی این دفتر بودند. از

دانشگاه‌های شرکت‌کننده در این نشست دانشگاه‌های «شیراز، تبریز، گیلان، مازندران، مشهد، قزوین و صنعتی شاهرود» بودند. در مقابل، باقی‌مانده دفاتر، که در جایگاه اکثریت بودند، طی نشست‌ها در دانشگاه علامه طباطبائی، انتخابات برگزار کردند و به «طیف علامه دفتر تحکیم وحدت» معروف شدند. طیف علامه تحکیم، با وابستگی به جریان اصلاح‌طلب، به دو فراکسیون «سنتی» و «مدرن» تقسیم شد که صبغه اصلی سنتی‌ها «مذهبی» بودن (که بعد از جدایی طیف شیراز، در اقلیت قرار گرفته بودند) و صبغه فراکسیون مدرن بیشتر گرایش به «سکولاریسم» بود. (نعمت‌اللهی، ۱۳۸۳؛ ملک آشتیانی، ۱۳۸۶) البته این انشعاب‌ها در جنبش دانشجویی به دفتر تحکیم محدود نمی‌شود؛ مثلاً در سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۸۲ «جنبش عدالت‌خواه دانشجویی» از دل بسیج دانشجویی زاده شد که وجه تمایز آن، عمل به روش‌های چپ و تا حدودی رادیکال‌تر نسبت به بسیج دانشجویی است؛ و در سال ۱۳۸۴، به خاطر اختلاف در انتخاب گزینه اصلح برای ریاست جمهوری، دو دستگی و اختلاف در اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان رخ داد. (دارابی، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

۵- دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد: در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم جنبش دانشجویی یکبار دیگر و البته متأثر از جریان‌ها و گفتمان‌های سیاسی وارد تلاطم فعالیت و تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی شد. نکته مهم در این دوره انشقاق و چند دستگی در جنبش دانشجویی متأثر از جریان‌ها و گفتمان‌های سیاسی متکثر در کشور بود. در مرحله اول این انتخابات، بخش افراطی و رادیکالی جنبش دانشجویی، که خود را در قالب دفتر تحکیم وحدت طیف علامه، به جامعه دانشجویی معرفی و سازمان‌دهی می‌نمود، متأثر از اپوزیسیون داخل و خارج از کشور بر تحریم انتخابات از سوی شهروندان و به‌ویژه دانشجویان، تشکل‌ها و گروه‌های دانشجویی اصرار داشت. این در حالی بود که بخشی از تشکل‌های دانشجویی، همچون انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها، در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری حضور فعال داشتند. جامعه اسلامی دانشجویان، اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌ها، بسیج دانشجویی و

جنبش عدالت خواه همسو و البته متأثر از جریان اصول گرا نیز از همان آغاز از نامزدی احمدی نژاد در انتخابات دفاع می کردند و برای پیروزی او در این انتخابات قاطعانه و مجدانه می کوشیدند. به طور خلاصه باید گفت تشکل های دانشجویی، همچون جامعه اسلامی دانشجویان، بسیج دانشجویی و جنبش عدالت خواه دانشجویی، به دلیل شاکله جوانی و آرمان گرا بودن آنها و طرفداری از عدالت و دفاع از محرومان، شعارهای احمدی نژاد را بیش از سایر کاندیداها باور کردند و با تمام توان برای او فعالیت نمودند. اگر بگوییم چهار تشکل فوق در انتخاب نهم برای احمدی نژاد همان کاری را انجام دادند که دفتر تحکیم وحدت و سایر تشکل های دانشجویی در انتخابات دوم خرداد ۷۶ برای خاتمی، سخن به گزاف نگفته ایم.

با انتخابات سال ۱۳۸۴ و پیروزی احمدی نژاد، جنبش دانشجویی وارد عرصه دیگری از تاریخ خود شد. دولت احمدی نژاد، با شعار عدالت خواهی وارد میدان اجرایی کشور شد و سعی نمود این ایده خود را هر چه بیشتر عملیاتی کند. برخی از تشکل های دانشجویی به حمایت از عدالت خواهی احمدی نژاد پرداختند و برخی نیز از ابتدا با اقدامات و عملکرد دولت مخالفت داشتند. ویژگی اصلی این دوره از جنبش دانشجویی را می توان جذب برخی تشکل های دانشجویی توسط احزاب، گروه ها و اشخاص مختلف دانست. در این دوره گروه ها و احزاب مختلف دولتی و غیردولتی سعی نمودند تا دانشجویان فعال در تشکل های مختلف را جذب نمایند و این امر باعث شد که به استقلال و آرمان خواهی جنبش دانشجویی لطمات سنگینی وارد شود. در این دوره اغلب تجمعات و جلسات دانشجویی به صورت سفارشی برگزار می شد و حامیان یک گروه سیاسی سعی می کردند که از توان دانشجویان برای ضربه زدن به گروه های رقیب استفاده کنند. علاوه بر این ویژگی، برای این دوره ویژگی های دیگری را نیز می توان ذکر کرد:

۱. دولتی شدن بخشی از جنبش دانشجویی: با روی کار آمدن دولت نهم در سال ۱۳۸۴، قسمتی از بدنه دانشجویی در قالب مشاورین جوان در نهادها و وزارتخانه‌های مختلف وارد عرصه اجرایی کشور شدند. این نحوه از ورود دانشجویان هم حسن است و هم عیب. حسن از این جهت که دانشجویان می‌توانستند بسیاری از نزدیک با روند اجرایی اداره امور کشور آشنا شوند و از این تجربه گرانقدر خود در آینده بتوانند استفاده کنند؛ عیب ماجرا در جایی است که با ورود دانشجویان به عرصه اجرایی- هر چند به صورت مشاور- استقلال طلبی و مطالبه‌گری بخشی از دانشجویان نسبت به عملکرد دولت، کاهش بسیار شدیدی پیدا کرد و دانشجویان به مرور به عناصر دولت تبدیل شدند.

۲. عملکرد جنبش دانشجویی نسبت به موضوعات حیاتی: در این دوره هشت ساله، موضوعات بسیار مهمی در عرصه داخلی و خارجی در کشور مطرح شد. انتخابات دهم ریاست جمهوری، انتخابات مجالس هشتم و نهم، بیداری اسلامی در برخی از کشورهای اسلامی، بحران اقتصادی در غرب، اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی و ... تنها بخشی از این موضوعات است. عملکرد و فعالیت جنبش دانشجویی در قبال این موضوعات در این سال‌ها دارای ضعف فراوانی است. در مورد اغلب این موضوعات جنبش دانشجویی نتوانست اقدام اثرگذار و جریان سازی انجام دهد. البته برخی اقدامات نیز در این دوره وجود داشت که می‌توان جنبش دانشجویی در آنها را بسیار مؤثر و کارآمد دانست. از جمله مثال‌های جریان سازی جنبش دانشجویی در این دوره، می‌توان به تحصن دانشجویان در فرودگاه برای اعزام به غزه اشاره نمود. این حرکت تبلیغی بسیار مناسب و بجا، توانست روحیه آرمانخواهی دانشجویی را تا حدودی احیاء کند.

۵- دوره ریاست جمهوری روحانی: واقعیت این است که جنبش دانشجویی در ایران همواره به چشم یک «بدنه رای» و «حامی» از سوی احزاب و جریان‌های سیاسی دیده شده است. چنین بوده که گاه خواست این گروه‌های سیاسی در میان حرارت بالای

دانشجویان به خواست آنان بدل گشته و البته منشا تحولات و اتفاقات مهم دوران شده است. واکاوی آنچه در دوران دوم خرداد گذشت و پس از آن از ماجراهای کوی دانشگاه گرفته تا اتفاقات انتخابات سال ۸۸ و در ادامه پیروزی حسن روحانی نشان می‌دهد که نقش این طیف هم قابل توجه است، هم جای تامل دارد. پس چنین وزنه‌ای قطعاً در رخدادهای پیش روی دوران ریاست جمهوری حسن روحانی هم نقشی مهم خواهد داشت و البته از همین منظر هم در اولویت اثربخشی جریان‌های سیاسی خواهد بود.

حسن روحانی اما گویا کاری بسیار سخت‌تر در پیش دارد. آنچه اکنون پدید آمده این است که گروهی از دانشجویان که منتقد شرایط دوران دولت نهم و دهم بودند اکنون به حامیان حسن روحانی تبدیل شده‌اند و از او انتظار دارند خواست‌های سیاسی‌شان را عملی کند. این طیف که اتفاقاً بخشی از بدنه رای حسن روحانی در انتخابات ۲۴ خرداد بودند اکنون ایده‌آل‌اش این است که در تغییر وضعیت گذشته، وضعیت موجود را با شیفت از اعتدال‌گرایی که در میانه اصولگرایی و اصلاح‌طلبی سیر می‌کند به سمت اصلاح‌طلبی سوق دهد؛ سمت و سویی که گاه خواست‌هایی فراتر از خطوط قرمز حاکمیت دارند.

از جانبی دیگر جریانی از جنبش دانشجویی به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت و البته با همان حرارت جریان رقیب وجود دارد. طیفی که معتقد است بسیاری از سیاست‌های مستقر دوران قبل از ریاست جمهوری حسن روحانی خصوصاً در عرصه سیاست خارجی و نیز برخی مسائل سیاست داخلی از چارچوب‌های اصلی گفتمان انقلاب اسلامی است و رئیس‌جمهور جدید هم حق عبور از آن را ندارد. و چنین دوگانه‌ای کار را برای حسن روحانی سخت کرده است.

به دیگر سخن اینکه حالا که فضای سیاسی جامعه به صورت محسوسی به دو قطب با دو اندیشه کاملاً متفاوت در حال تقسیم است مسلماً جنبش دانشجویی با اثرگیری از

جو جامعه سیاسی ایران البته با سرعت و شدت بیشتری همین دو قطبی را در درون خود شاهد خواهد بود. به یک معنا شاید بتوان گفت که احزاب و تشکلهای سیاسی نهایت تلاش خود را برای بهره‌گیری از این وزنه موثر خواهند برد و شاید چنان نقش کاتالیزور را ایفا کنند که دو قطب این جنبش به دوخط موازی تبدیل شوند که به هم رسیدنشان خیلی سخت و ناممکن شود.

گفتار چهارم: آسیب‌شناسی مطالبات دانشجویی

باید توجه داشت که عنوان «جنبش دانشجویی» همانند دیگر نهضت‌های اجتماعی، همیشه نقش پیشرو و مثبت ندارد، بنابراین به همان اندازه که خیزش دانشجویی می‌تواند پیشتاز و مثبت ارزیابی شود، گاه احتمال دارد نقش ارتجاعی و منفی را ایفا کند. بنابراین جنبش دانشجویی باید همواره «جهت فعالیت» خود را با معیارها، آرمان‌ها و اهداف، به نقد و بررسی بگذارد تا جهت حرکت جنبش دایما در مسیر تعالی و تکامل قرار بگیرد. به عنوان مثال اگر شرایط و محیط دانشگاه همواره با اهداف و آرمان‌های انقلاب هماهنگ نباشد، چه بسا جنبش دانشجویی شکاف‌هایی را در بدنه و ساختار نظامی که در بنای آن نقش فعال داشته است، ایجاد نموده و زمینه‌ی سوء استفاده را برای کسانی که اعتقادی به انقلاب ندارند، فراهم نماید.

با توجه به مطالب فوق ضرورت آسیب‌شناسی برای پاسداری از جنبش و ایجاد پویایی و پیشگیری از انحراف احتمالی «جهت حرکت جنبش دانشجویی» تا حدی روشن می‌شود. از این رو محورهای عمده آسیب‌های جنبش دانشجویی، در حال حاضر عبارتند از:

الف) عدم تحزب و تشکل

مهم ترین و اساسی ترین مطالبه جنبش دانشجویی مشارکت سیاسی است. واقعیت این است که دانشجوی به عنوان جامعه علمی، به شکل «بسیج سیاسی» و توده‌ای در زندگی سیاسی، مشارکت می‌کرده است؛ یعنی فرآیند حضور سیاسی دانشجوی در انقلاب به «مشارکت نهادینه» و در قالب «جامعه مدنی» مبدل نگردیده و هم‌چنان مشارکت سیاسی آن‌ها در هاله‌ای از عواطف و احساسات مخفی شده است. عقلانیت مفاهمه‌ای به عنوان مهم ترین شرط تحزب و تشکل، هم‌چنان راز گونه در صندوقچه پر رمز جنبش دانشجویی پنهان مانده است، حال مشکل چیست؟ مشکل هر چه باشد از ابتدا در درون دانشگاه و ساختار دانشگاه و فرهنگ حاکم بر رفتار سیاسی دانشجوی است، بنابراین باید حرکت را از درون آغاز نمود و زمینه‌ی تفکر و تأسیس «تشکل» با برنامه‌های روشن و مواضع شفاف در چارچوب «منافع ملی» را ایجاد کرد، تا مطالبات خود و مردم را هم چون صافی، پالایش و به حکومت‌کنندگان تزریق کنند، به گونه‌ای که مردم احساس کنند «تشکل جنبش دانشجویی» مظهر اراده عمومی است و با خرد ورزی و قانون مداری، فانی در منافع ملی است.

ب) فقدان استراتژی و دکترین

جنبش دانشجویی در جریان فعالیت‌های سیاسی خود به رغم پیشرو بودن در واکنش‌ها، زاینده تئوری نبوده‌اند، به ویژه آن که دانشگاه‌های ایران در مقایسه با کشورهای جهان، هم جوان است و هم در طول تاریخ سیاسی خود، دائماً از محفل‌ها و جریان‌های سیاسی درون جامعه متأثر بوده است. (عسگری، ۱۳۸۰: ۲۱) به عنوان مثال در فرانسه جنبش دانشجویی در ماه مه ۱۹۶۰ یک تئوری قوی به عنوان پشتوانه در اختیار داشت و یا جنبش دانشجویی آلمان توسط فرانکفورت با اندیشمندانی نظیر هابرماس، مارکوزه و آدورنو، تئوریزه می‌شد. ولی در ایران جنبش دانشجویی ما فاقد دکترین و اندیشه راهبردی است تا نسبت به فرصت‌ها و مقابله با چالش‌ها، قدرت لازم را داشته و امکان فعالیت سیاسی مداوم، جهت‌دستیابی به هدف از پیش تعیین شده را داشته باشد.

در هر صورت استراتژی و دکترین، لازمه‌اش تخصص، علم کاربردی و تعاریف روشن از وضع موجود، منافع ملی و آرمان‌ها است که تا به حال، حرکت دانشجویی نتوانسته به آن دست یابد.

ج) تقابل به جای تعامل

مهم‌ترین خصیصه جنبش دانشجویی ایران در دوره‌ی قبل از انقلاب، ستیز و تقابل با رژیم‌های استبدادی و استعماری بوده است؛ لذا بیشترین عمر جنبش، صرف انقلاب شده است و خصلت جنبش را بشدت رادیکال نموده و کمتر ب فکر تعامل با نظام سیاسی و مشارکت و گفت و گو با قدرت سیاسی افتاده است. تنها در سال‌های بعد از انقلاب بوده است که به خاطر مشروعیت حکومت، جنبش دانشجویی وارد عرصه گفت و گو و مشارکت سیاسی شده است، اما این مشارکت هنوز در سطح «بسیج سیاسی» راکد مانده است و لذا در واکنش به برخی بحران‌ها و چالش‌ها، دست به حرکت‌های خشونت‌آمیز می‌زند که خود موجب پیچیده شدن بحران می‌شود. اما واقعا چگونه می‌توان جنبش دانشجویی را از حالت «تقابل طلبی» به «تعامل طلبی» تبدیل کرد؟ به نظر می‌رسد، اولین نکته آموزش باشد؛ زیرا جنبش دانشجویی باید فرهنگ سیاسی مشارکتی که لازمه آن عقلانیت مفاهمه‌ای است را بیاموزد و آن را به عنوان آموزش درون سازمانی جنبش، نهادینه کند؛ دومین نکته لازم، داشتن اندیشه راهبری و دکترین مؤثر است؛ سومین نکته داشتن برنامه مدون است تا در راستای دکترین و تئوری، به شکل مرحله‌ای و سازمان یافته با دولت مردان به گفت و گو و «تعاطی برنامه و اندیشه» بنشیند.

پیشنهادات و نتیجه‌گیری

جنبش دانشجویی پیوسته در متن تحولات ایران حاضر بوده، ولی در نقطه آغاز و ایجاد تحولات سیاسی قرار نداشته؛ یعنی تابعی از فضای کلی سیاسی جریان‌های سیاسی در جامعه ایران بوده و در لحظاتی به مؤثرترین کادرهای آن جریان سیاسی تبدیل شده

است. شاید در حال حاضر در هیچ کجای دنیا جنبش دانشجویی به معنای دقیق آن وجود نداشته باشد و تقریباً همه سنت‌های مربوط به جنبش دانشجویی، که به‌ویژه در جنبش ۱۳۶۸ اروپا نمود داشته، به پایان خود رسیده یا بعضی از این جنبش‌ها به احزاب رادیکال و حزب سبزها در کشورهای اروپایی تبدیل شده و به نوعی در نظم سیاسی موجود قرار گرفته‌اند.

جنبش دانشجویی در ایران برای استقلال جنبشی و گذار از وابستگی به جریان‌های سیاسی باید علم را محور اصلی فعالیت خود قرار دهد و با داده‌ها و گزاره‌های علمی فضا را تحلیل کند. ساختار وجودی انسان نیز به شکلی است که او را به دانایی فرا می‌خواند؛ بنابراین در مواجهه با موج عظیمی از جریانات بحران‌ساز همواره، هنر حاملان این جنبش دانامحور است که با مدیریت بحران فضا را از حالت مه‌گرفتگی خارج کنند. این‌گونه نیست که هر تحرکی و آشوبی در دانشگاه را جنبش دانشجویی بخوانیم و آن را سمبل این جریان بدانیم. مداخله دانشجو در فضای آلوده سیاسی، اگر توأم با دغدغه‌های علمی باشد، قطعاً موفق خواهد بود و در غیر این صورت توفیقی نخواهد داشت.

تحلیل سیاسی مبتنی بر دانش و آگاهی باید در فعالیت‌ها و برنامه‌های جریان دانشجویی قرار گیرد و از اولویت‌های آن باشد؛ زیرا ورود دانشجو به اعتراضات و تحرکات سیاسی، اگر توأم با تحلیل دقیق سیاسی نباشد، با بحران‌هایی مواجه خواهد شد که به منظور عبور از آنها مشکلات جدی‌تری گریبانش را خواهد گرفت. هر حرکتی در دانشگاه‌ها، زمانی که به سمت موجی از احساسات کاذب به پیش برده شود، مطمئناً نمی‌تواند تحلیل درستی از حوادث در ذهن دانشجویان و جامعه تداعی کند. هر نوع مواجهه ساختارشکنانه، فضای دانشگاه را از عقلانیت خارج می‌کند و سبب می‌شود دانشجویان، تحت تأثیر احساسات، به اقدامات نامعقول دست زنند.

نکته مهم این است که عملکرد رادیکال و انحصارطلبانه بعضی از گروه‌های دانشجویی، عاملی مؤثر در سیاست‌گریزی دانشجویان بوده است. بسیاری از دانشجویان به دلیل نتایج و هزینه‌هایی که اقدامات رادیکال این گروه‌ها در پی داشته است تمایلی به فعالیت ندارند و در حقیقت غلبه «احساسات» بر «عقلانیت» در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی دانشجویان سبب بروز رفتارهای غیر عقلایی و تند شده است.

آزاداندیشی و دید روشن نسبت به بخش‌های مختلف جامعه مسیر را در رسیدن به جامعه‌ای آرمانی هموار می‌کند و بر همین اساس نیز فضای علمی و دانشگاهی باید به سمتی سوق یابد که هر دانشجوی، اگر در قامت یک معترض هم ظاهر شد، اعتراض مبتنی بر دانایی و انصاف باشد؛ زیرا شأن جنبش دانشجویان مسلمان این چنین رفتاری را می‌طلبد. مطالبات مقام معظم رهبری از جنبش دانشجویی مبنی بر حضور در حوزه‌های تولید علم و جنبش نرم افزاری، عدالت‌خواهی و تأکیدات پی‌درپی به دستگاه‌های ذی‌ربط حوزه آموزش عالی درباره توجه به قشر نخبه و فرهیخته در حوزه‌های علمی-سیاسی خود سندی گویا بر این واقعیت است. در چنین وضعی، جنبش دانشجویی، به منظور توفیق در اهداف خود، باید با تجهیز مطالباتش به تقوا و علم، شکل نوینی از فعالیتهای دانشجویی را رقم زند که قطعا با تکیه بر چنین رویکردی دیگر شاهد استثمار و ابزاری شدن این جنبش توسط جریان‌ها، احزاب و بنگاه‌های سیاسی بیرون از دانشگاه نخواهیم بود.

منابع:

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نی
- اممن، تی کی (۱۳۸۶)، جنبش‌های اجتماعی جدید، ترجمه احمد احمدلو، اصفهان: انتشارات گلبن
- باتامور، تام.ب. (۱۳۶۸)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: کیهان
- بشیریه، حسین (۱۳۶۸)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، تهران: نگاه معاصر
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، از بسیج تا انقلاب، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره)
- دارابی، علی (۱۳۸۸)، جریان‌شناسی سیاسی در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- دوناتلا دلاپورتا و ماریو دیانی، (۱۳۸۳)، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر
- روشه، گی (۱۳۷۰)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی

- شهرام رفیع‌زاده و نیما تمدن، (۱۳۷۹)، شلیک به اصلاحات؛ نگاهی به ترور سعید حجاریان، تهران: انتشارات گلپونه

- کریمیان، علی‌رضا (۱۳۸۱)، جنبش دانشجویی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

- نش، کیت (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر

- مرتجی، حجت (۱۳۷۸)، جناح‌های سیاسی در ایران، تهران: نقش و نگار

مقالات

- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، ساختار جنبش دانشجویی، ماهنامه ایران فردا، سال ششم، شماره ۳۸، آبان و آذر

- خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۴)، جنبش دانشجویی در ایران: تأملی نظری / مثلث جنبش، هفته‌نامه خردنامه همشهری، شماره ۷۹، آذر

- زاهدانی، سعید زاهد (۱۳۷۷)، نظریه ترکیبی در مورد جنبش‌های اجتماعی، فصلنامه فرهنگ، شماره ۲۷ و ۲۸

خبرگذاری

- ملک آشتیانی، ایمان (۱۳۸۶)، بازخوانی و آسیب‌شناسی لایه‌های جنبش دانشجویی، پایگاه اینترنتی کانون اندیشه جوان، ۱ آذرماه

- نعمت‌اللهی، هانیه (۱۳۸۳)، زخمی که عاقبت سر باز خواهد کرد، پایگاه خبری شریف‌نیوز، ۲۶ مرداد

منابع انگلیسی

-Szezepanski,J.,(1961),**Intellectuals in Contemporary Socie-ties**, Stanford

-Hofstadter,R.,(1964), **Anti- Intellectualism in American Life**, NewYork.

-Halpern,Manfred(1963),**The Politics of Social in the Middle East and North Africa**, Priniversity Press, Princeton, New Jersey

-Bill, James. Allan(1972), **Comparative Politics**,Lanham: Unirersity Press of America

